



بخش ۱۲ - داستان آن پادشاه جهود کی نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب

۱	بود شاهی در جهودان ظلم‌ساز	دشمن عیسی و نصرانی گداز
۲	عهد عیسی بود و نوبت آن او	جان موسی او و موسی جان او
۳	شاهِ اَحْوَل کرد در راه خدا	آن دو دمساز خدایی را جدا
۴	گفت استاد اَحْوَل را گاندر آ	زو بُرون آراز و ثاق آن شیشه را
۵	گفت اَحْوَل: زان دو شیشه من کدام	پیش تو آرم؟ بگن شرح تمام
۶	گفت استاد: آن، دو شیشه نیست، رو	اَحْوَل بگذار و افزون‌بین مشو
۷	گفت: ای اُستا، مرا طعنه مزین	گفت اُستا: زان دو، یک را در شکن
۸	چون یکی بشکست، هر دو شد ز چشم	مرد، اَحْوَل گردد از میلان و خشم
۹	شیشه یک بود و به چشمش دو نمود	چون شکست او شیشه را، دیگر نبود
۱۰	خشم و شهوت مرد را اَحْوَل کند	ز استقامت روح را مُبَدَل کند
۱۱	چون غرض آمد، هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل به سوی دیده شد
۱۲	چون دهد قاضی به دل رُشوت قرار	کی شناسد ظالم از مظلوم زار
۱۳	شاه، از حَقْدِ جهودانه چنان	گشت اَحْوَل، گالامان یا رب آمان
۱۴	صد هزاران مؤمن مظلوم گشت	که پناهم دین موسی را و پشت

بخش ۱۳ - آموختن وزیر مکر پادشاه را

۱	او وزیری داشت گُبر و عِشوه ده	کو بر آب از مکر بر بستی گره
۲	گفت: ترسایان پناه جان کنند	دین خود را از ملک پنهان کنند
۳	کم گش ایشان را، که کشتن سود نیست	دین ندارد بوی، مُشک و عود نیست
۴	سِر پنهانست اندر صد غلاف	ظاهرش با تُست و باطن بر خلاف
۵	شاه گفتش: پس بگو تدبیر چیست؟	چاره آن مکر و آن تَرزوی چیست؟
۶	تا نماید در جهان نصرانی	نی هُویدا دین و نه پنهانی
۷	گفت: ای شه، گوش و دستم را بر	بینام بشکاف و لب در حکم مُر
۸	بعد از آن در زیر دار آور مرا	تا بخواهد یک شفاعت گر مرا
۹	بر مُنادی‌گاه کن این کار تو	بر سر راهی که باشد چارسو
۱۰	آنگه از خود بران تا شهر دور	تا در اندازم دریشان شرّ و شور

بخش ۱۴ - تلبیس وزیر با نصاری

۱	پس بگویم من به سِر نصرانیم	ای خدای رازدان می‌دانیم
۲	شاه واقف گشت از ایمان من	وز تعصب کرد قصد جان من
۳	خواستم تا دین ز شه پنهان کنم	آنک دین اوست ظاهر آن کنم
۴	شاه بوی برد از اسرار من	متهم شد پیش شه گفتار من
۵	گفت گفتم تو چو در نان سوزنست	از دل من تا دل تو روزنست

۶	من از آن روزن بدیدم حال تو	حال تو دیدم ننوشم قال تو
۷	گر نبودی جان عیسی چاره‌ام	او جهودانه بکردی پاره‌ام
۸	بهر عیسی جان سپارم سر دهم	صد هزاران منتش بر خود نهم
۹	جان دریغم نیست از عیسی ولیک	واقفم بر علم دینش نیک‌نیک
۱۰	حیف می‌آمد مرا کان دین پاک	درمیان جاهلان گردد هلاک
۱۱	شکر ایزد را و عیسی را که ما	گشته‌ایم آن کیش حق را ره‌ما
۱۲	از جهود و از جهودی رسته‌ایم	تا به زنّاری میان را بسته‌ایم
۱۳	دور دور عیسیست ای مردمان	بشنوید اسرار کیش او بجان
۱۴	کرد با وی شاه آن کاری که گفت	خلق حیران مانده زان مکر نهفت
۱۵	راند او را جانب نصرانیان	کرد در دعوت شروع او بعد از آن
بخش ۱۵ - قبول کردن نصاری مکر وزیر را		
۱	صد هزاران مرد ترسا سوی او	اندک‌اندک جمع شد در کوی او
۲	او بیان می‌کرد با ایشان به راز	سِر انگلیون و زنّار و نماز
۳	او به ظاهر واعظ احکام بود	لیک در باطن صغیر و دام بود
۴	بهر این بعضی صحابه از رسول	مُلتمِس بودند مکر نفس غول
۵	کو چه آمیزد ز اغراض نهان	در عبادتها و در اخلاص جان
۶	فضلی طاعت را نجس‌تندی ازو	عیب ظاهر را بجس‌تندی که کو
۷	مو به مو و ذره ذره مکر نفس	می‌شناسیدند چون گل از کرفس
۸	موشکافان صحابه هم در آن	وعظ ایشان خیره گشتندی بجان
بخش ۱۶ - متابعت نصاری وزیر را		
۱	دل بدو دادند ترسایان تمام	خود چه باشد قوّت تقلید عام
۲	در درون سینه مهرش کاشتند	نایب عیسیش می‌پنداشتند
۳	او به سِر دجال یک چشم لعین	ای خدا فریاد رس نعم المُعین
۴	صد هزاران دام و دانه‌ست ای خدا	ما چو مرغانِ حریص بی‌نوا
۵	دم بدم ما بسته دام نویم	هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
۶	می‌رهانی هر دمی ما را و باز	سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز
۷	ما درین انبار گندم می‌کنیم	گندم جمع آمده گم می‌کنیم
۸	می‌نیندیشیم آخر ما بهوش	کین خلل در گندمست از مکر موش
۹	موش تا انبار ما حفره زدست	وز فنش انبار ما ویران شدست
۱۰	اوّل ای جان دفع شرّ موش کن	وانگهان در جمع گندم جوش کن
۱۱	بشنو از اخبار آن صدر الصدور	لا صَلوةَ تَمَّ إِلَّا بِالْخُضُور
۱۲	گر نه موشی دزد در انبار ماست	گندم اعمالِ چل ساله کجاست
۱۳	ریزه‌ریزه صدق هر روزه چرا	جمع می‌ناید درین انبار ما
۱۴	بس ستاره آتش از آهن جهید	وان دل سوزیده پذیرفت و کشید
۱۵	لیک در ظلمت یکی دزدی نهان	می‌نهد انگشت بر استارگان
۱۶	می‌گُشد استارگان را یک به یک	تا که نفروزد چراغی از فلک

۱۷	گر هزاران دام باشد در قدم	چون تو با مای نباشد هیچ غم
۱۸	چون عنایات بود با ما مقیم	کی بود بیمی از آن دزد لئیم
۱۹	هر شبی از دام تن ارواح را	می‌رهانی می‌گنی الواح را
۲۰	می‌رهند ارواح هر شب زین قفس	فارغان نه حاکم و محکوم گس
۲۱	شب ز زندان بی‌خبر زندانیان	شب ز دولت بی‌خبر سلطانان
۲۲	نه غم و اندیشه سود و زیان	نه خیال این فلان و آن فلان
۲۳	حالِ عارف این بود بی‌خواب هم	گفت ایزد هُم رُقُودُ زین مرم
۲۴	خفته از احوال دنیا روز و شب	چون قلم در پنجه تقلیبِ رَب
۲۵	آنک او پنجه نبیند در رقم	فعل پندارد بجنبش از قلم
۲۶	شمه‌ای زین حالِ عارف و نمود	عقل را هم خواب حسّی در ربود
۲۷	رفته در صحرای بی‌چون جانسان	روحشان آسوده و ابدانشان
۲۸	وز صفیری باز دام اندر کشتی	جمله را در داد و در داوَر کشتی
۲۹	چونک نور صبحدم سر بر زند	کرکس زرّین گردون پر زند
۳۰	فالق الإصباح اسرافیل‌وار	جمله را در صورت آرد زان دیار
۳۱	روحهای منبسط را تن کند	هر تنی را باز آبستن کند
۳۲	اسپ جانها را کند عاری ز زین	سِرّ النّوْمُ اُخّ المَوْتِست این
۳۳	لیک بهر آنک روز آیند باز	بر نهد بر پایشان بندِ دراز
۳۴	تا که روزش واکشد زان مرغزار	وز چراگاه آردش در زیر بار
۳۵	کاش چون اصحاب کُهِف این روح را	حفظ کردی یا چو کشتی نوح را
۳۶	تا ازین طوفانِ بیداری و هوش	وا رهیدی این ضمیر و چشم و گوش
۳۷	ای بسی اصحابِ کُهِف اندر جهان	پهلوی تو پیش تو هست این زمان
۳۸	یار با او غار با او در سُرد	مُهر بر چشمست و بر گوشت چه سود

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:

۱- وبسایت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و

بیشگفتار عبدالکریم سرّوش

۳- وبسایت واژه باب:



خانقاه خاکسار جلالی مطهری
Khaksar Khanqah

تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه

لغتنامه و شرح:

* آخول: دویین، کاج، کاج، کاژ، کجبین، کژبین، لوچ	* وثاق: خیمه؛ سرابرده. مسکن؛ منزل.
* میلان: مایل شدن. تمایل و گرایش به چیزی.	* رُشَوَت: رشوه، ارتشا، باج، رشوه
* حَقْد: خشم و دشمنی نسبت به کسی؛ کینه.	* مُر: لب دوختن.
* انگلیون: انجیل.	* لا صَلَوةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحُضُور: "هیچ نمازی کامل نیست مگر با حضور قلب"
* هُم رُقُودُ زین مرم: "آنها در خواب هستند، از این راز".	* تقلیب: برگرداندن؛ وارون کردن؛ دگرگون کردن.
* فالق الإصباح: "شکافنده صبح"	* سِرّ النّوْمُ اُخّ المَوْتِست: "خواب راز مرگ است".